

آیا هر شناختی انعکاسی از خارج در ذهن است ؟

معمولاً در بحث شناخت، روی «انعکاس خارج در ذهن» تکیه می‌شود و انسان تصور می‌کند که مجموع شناخت‌های انسان، نوعی انعکاس از خارج است. این تصور، گذشته از اینکه در بخشی از علوم ما به نام «علم حضوری» درست نیست (و مشروح آن را در مقاله پیش، از نظر خوانندگان گذرانیدیم) حتی در يك قسمت از علوم حصولی، نیز صحیح نمی‌باشد و اگر «فیلسین شاله» می‌گویند: در عقل چیزی نیست مگر اینکه قبلاً چیزی در حس موجود است» مقصود دیگری دارد که در ضمن بحث روشن می‌گردد.

در این که يك قسمت از شناخت‌های ما، انعکاسی از خارج است، در آن شکی نیست، ولی باید توجه نمود: يك قسمت از شناخت‌های ما ارتباطی به خارج ندارد، تا صورت ذهنی آن، انعکاس از خارج باشد، بلکه مصنوع ذهن و ساخته اندیشه انسانی است هر چند ارتباط انسان با خارج برای ذهن قدرت و نیرو می‌بخشد که به ساختن چنین علوم و اندیشه‌هایی دست زند و اگر قبلاً ذهن با خارج ارتباط برقرار نمی‌کرد، هرگز قادر به درك چنین تصورات نبود. اصولاً باید میان دو مطلب فرق گذاشت. ۱- صورت ذهنی مستقیماً محصول

اولی» و «معقولات ثانوی» تقسیم می‌شود آن رشته از شناخت‌ها که محصول ساده ارتباط ذهن با خارج باشد مانند تصور اجسام و با تصورالوان و اشکال ، آنها را معقولات اولی و شناخت نخستین انسان می‌نامند و مصداق روشن انعکاس خارج در ذهن می‌باشد ، و هرانسانی در نخستین مراحل شناخت از جهان ، بایک چنین امور روبرو بوده ، و چنین شناخت‌هایی به او دست می‌دهد .

در برابر این نوع شناخت ، شناخت‌هایی داریم که هرگز از خارج وارد حوزه ذهن نشده بلکه انسان بایک رشته عملیات ذهنی و فکری بر آنها دست یافته است مانند مفاهیمی از قبیل : « کلی » ، « نوع » ، « جنس » « معرف » و « حجت » و کلیه موضوعاتی که در منطقی از آنها بحث میشود زیرا هرگز در خارج ، موجودی به نام « کلی » یا « نوع » یا « جنس » یا « معرف » و یا « حجت » نداریم . که این مفاهیم انعکاسی از آنها در حوزه ذهن باشد بلکه همگی محصول عملیات دستگاه ادراکی انسان است که برای او چنین مفاهیمی را می‌سازد .

مفهوم « کلی » از مفاهیمی است که اگر از حوزه ذهن بیرون برود ، نابود می‌شود و جزئی و مشخص می‌گردد ، و همچنین است مفهوم « نوع » و جنس زیرا نوع همان مفهوم کلی (انسان کلی) است که بر افراد متعددا الحقیقه تطبیق می‌کند ، همچنانکه جنس همان مفهوم کلی (حیوان کلی) است

ارتباط ذهن با خارج باشد مثل تصور ما از قلم و میز تحریر .

۴- ارتباط ذهن با خارج جنبه اعدادی داشته و زمینه را برای یک رشته شناخت‌ها و آگاهی‌ها آماده سازد ، به دستگاه ذهن توان بخشد که بر مفاهیم و تصوراتی که هرگز در خارج مصداقی ندارد ، و یا بر یک رشته تصدیق‌ها و داوری‌ها که در بیرون ذهن نام و نشانی از آنها نیست ، دست یابد .

اکنون ما از یک قسمت از اندیشه‌ها نام می‌بریم که محصول ارتباط مستقیم ذهن با خارج نیست ، بلکه ارتباطها و تماسهای پیشین ، به انسان قدرت می‌بخشد و زمینه فراهم می‌سازد که وی به یک رشته از علوم از تصور و تصدیق دست یابد علمی که در خارج از آنها نام و نشانی نیست .

روشن‌ترین نمونه برای این مطلب ، «معقولات ثانوی» ، اعم از منطقی و فلسفی است که در حکمت مرحوم صدر- المتالهین به طور روشن توضیح داده شده است ، هر چند در فلسفه بوعلی و خواجه و پیروان آنان ، مسأله «معقولات ثانوی» به روشنی تشریح نشده است ولی فیلسوف قرن دهم اسلامی به صورت واضح پرده از یک چنین شناخت‌ها برداشته است . اینک بیان هر دو نوع معقولات ثانوی ،

معقولات ثانوی انعکاس خارج

در ذهن نیست

در فلسفه اسلامی ، معقولات به «معقولات

اندیشه‌ها ، و تلاش ذهن است که انسان بر آنها دست می‌یابد ، هر چند ذهن غیر مرتبط باخارج و بریده از جهان خارج ، توان دست‌یابی برچنین مفاهیم را ندارد ولی این مطلب غیر این است که بگوئیم « این مفاهیم ، مستقیماً ازخارج واردحوزه‌ذهن ما شده‌اند » !

این قسم از معقولات را ، معقولات ثانوی منطقی می‌نامند و در این قسم موصوف و وصف ، مانند «انسان کلی» هیچ کدام درخارج نبوده وهر دو ساخته تلاش-های ذهن است و به تعبیر علمی : عروض و ا تصاف انسان با کلیت یا نوعیت ، در ذهن می‌باشد .

معقولات ثانوی فلسفی :

در این جا نوع دیگر از معقولات ثانوی داریم که به آن معقولات ثانوی فلسفی می‌گویند که موصوف در آن از عینیت خارجی برخوردار است ، درحالی که وصف درخارج عینیتی به شکل موصوف نداشته و هرگز در قلمرو حس قرار نمی‌گیرد ، مانند مفهوم «امکان» و «شیء» که انسان خارجی را با آن دو توصیف می‌کنیم و می‌گوئیم : «زید ممکن است» و «میز شیبی است» در اینجا موصوف عینیت خارجی دارد ، درحالی که درخارج از ذهن چیزی به نام امکان ، یا شیء نداریم ، هر چند توصیف زید و میز ، با امکان شیبی صحیح است در این مورد نمی‌توان گفت : شناخت ما از زید به این که ممکن الوجود است یا

که بر افراد مختلف الحقیقه صدق می‌کند ، و درچنین موارد ، موصوف و وصف (انسان کلی) هر دو درحوزه ذهن استقرار دارند و هرگز ممکن نیست از حوزه ذهن بیرون روند ، زیرا خروج از محیط آن ، مساوی با عدم آنهاست . و به عبارت روشن‌تر : ما ما درخارج برای انسان کلی یا حیوان کلی ، مصداق و فرد نداریم تا این مفاهیم انعکاس از آنها در ذهن باشد و هرچه درخارج وجود دارد ، همان انسان جزئی و حیوان مشخص است . مانند یک فرد از انسان و یا یک فرد از حیوان .

معرف و حجت ، انعکاس خارج در

ذهن نیست

در منطقی بحثی درباره معرف و حجت داریم و هیچکدام از دو مفهوم مصداقی در خارج ندارند زیرا معرف این است که با یک رشته مفاهیم کلی روشن ، ابهام مفهوم دیگری را که آن نیز کلی است رفع کنیم مثلاً انسان را به وسیله حیوان ناطق ، تعریف و ابهام آنرا برطرف کنیم .

حجت این است که با یک رشته قضایای کلی درحالی که قطعی و روشن است ، یک حکم کلی را ثابت کنیم ، چنانکه در اثبات مسائل ریاضی و هندسی از یک رشته دلایل کلی ، یک حکم کلی ریاضی و یا هندسی را ثابت می‌نمائیم در این صورت به حکم این که کلیه معرف‌ها و حجت‌ها در منطقی و علوم ، جنبه کلی دارند ، نمی‌توانند محصول ارتباط ذهن با خارج باشند بلکه محصول

ولی هر يك امضای خود را به امضای دیگری موقوف کند يك چنین سند که امضاء هر يك مشروط به امضاء قبلی دیگری است تا ابد امضاء نمیشود.

باهر دو باربری که می خواهند مشترکاً باری را به مقصدی حمل کنند ، و هر کدام گرفتن گوشه بار را برگرفتن دیگری موقوف کنند که در این صورت هرگز چنین باری برداشته نشده و به مقصد نمی رسد ، این همان «دوره» است که به اتفاقی کلمه از محالات بشمار می رود .

مقصود از «تسلسل» این است که تحقق يك شیء ، به تحقق يك رشته امور بی-نهایت ، متوقف باشد ، مثلاً در همان مثال امضای سند و یا حمل بار ، اگر اولی امضا و یا حمل بار را بر امضا و یا حمل دومی متوقف سازد ، و دومی کار خود را بر کار سومی ، و سومی بر عمل چهارمی و این توقفها بی نهایت پیش رود ، هیچ گاه چنین سندی امضاء نمیشود و یا بار به مقصد نمی رسد این همان «تسلسل» است که محققان آنرا ممتنع می شمارند .

حالا آیا می توان گفت : شناخت ما از دور و تسلسل ، انعکاس از خارج در ذهن است؟ اصولاً ، خارجی به نام دور و تسلسل وجود ندارد ، تا از آن انعکاس در ذهن وجود داشته باشد .

این نه تنها از محالات است که نمی توان آنها را انعکاس از خارج در ذهن دانست ، بلکه کلیه امور معدوم ، حتی ارقام ریاضی سال بیست و یکم شماره ۳

شیء از اشیا می باشد ، انعکاس مستقیم از خارج است بلکه ذهن با رشته عملیات فکری ، اشیا را به واجب و ممکن و ممتنع تقسیم کرده و هر يك را با یکی از این صفات توصیف می کند و به تعبیر علمی ، عروض امکان بر انسان ، در ذهن است هر چند اتصاف آن با امکان در خارج می باشد .

این جاست که باید گفت : هر صورت ذهنی انعکاس ساده بیرون در ذهن نیست هر چند اگر ارتباط ذهن با خارج قطع میشد هرگز بر مفاهیمی به نام امکان یا «شیء» دست نمی یافت .

ذهن انسان در تراوش این افکار ، مانند درخت است که از درون بارور میشود و میوه می دهد ، در حالی که اگر ارتباط آن با خارج از قبیل آفتاب ، و زمین و آب قطع شود برای او چنین نمر بخشی امکان پذیر نیست .

* * *

امور معدوم و محال انعکاس خارج در ذهن نیست .

شکی نیست که يك رشته امور نزد همه یا گروه بیشتری معدوم و محال شمرده میشود ، از آن جمله محالات ، مانند «دور» و «تسلسل» است که با تصور کوتاهی محال بودن هر يك روشن می گردد مقصود از «دور» این است که : وجود و تحقق دو شیء موقوف به یکدیگر باشد مثلاً هر گاه دو نفر بخواهند سندی را امضا کنند

معدوم و آنها محال . و انسان هرگز با تجربه نمی تواند ، محال بودن دور یا تسلسل را ثابت کند ، زیرا چیزی در خارج نیست که آن را تجربه کند و با درپوته آزمایش فراردهد ، تا درباره آن حکمی را صادر کند .

* * *

«شناخت ، يك مفهوم بیش ندارد»

شناخت ، مانند مفهوم علم ، يك معنی بیش ندارد ، شناخت در مرحله حسن یا در مرحله «صوره» که به آن مرحله خیال می گویند ، و یا در مرحله عقل که «مفاهیم» نام دارد ، يك مفهوم بیش ندارد و آن این است که معلوم به گونه ای نزد عالم حاضر باشد .

ولی برخی با تکلف فراوان می گویند شناختها با توجه به تنوع انواع موضوعها و روابط ، متنوع می باشند ، آنگاه برای اثبات نظریه خود ، مسأله : « لذت و الم» را مطرح می کنند ، که در تحت لذت انواع لذتها نهفته همچنانکه در زیره الم» اقسام آلام قرار گرفته اند .

آپالذت حاصل از اشباع غریزه جنسی بی قانون ، بالذت خویشنداری شباهت دارند ۱۹

از این جهت باید گفت : پدیده شناخت نیز اگرچه مانند لذت ، بایک مفهوم مورد تفاهم واقع می گردد ولی کیفیت تأثیر

بقیه در صفحه ۳۸

از یک به بالا انعکاس خارج در ذهن نیست ، زیرا آنچه ما در خارج داریم ، آحاد و مفردات است و این ذهن تلاش گر انسان است که از این آحاد ، مرکباتی می سازد .

از نظر فلسفه اسلامی به حکم اینکه جزء لای تجزئی باطل است نقطه یا خط و دائره وجود خارجی ندارند ، مع الوصف تصور این امور برای همه يك مسأله آسان و ساده است .

این جا است که باید گفت : هر شناختی انعکاس خارج در ذهن نیست ، هر چند هیچ شناختی بی نیاز از ارتباط ذهن با خارج نمی باشد ، زیرا اگر انسان از طریق ابزار حسی با خارج ارتباط برقرار نمی کرد و يك سلسله مفاهیم را از طریق حس به دست نمی آورد ، هرگز ذهن او قادر به تصور معدومها و محالها نبود و ما به خواست خدا در آینده نحوه انتقال ذهن به مفاهیم کلی و یا معدومها و محالها را روشن خواهیم ساخت و خواهیم گفت که شناختهای قبلی انسان از امور موجود و محسوس ، به ذهن قدرت و خلاقیت می بخشد که چنین مفاهیمی را بسازد و با درك نکند .

در بحث «معیار شناخت» این مسأله وضوح بیشتری پیدا خواهد کرد ، که تجربه و آزمایش ، یکی از معیارهای شناخت است نه معیار منحصراً ، زیرا تجربه به امور موجود در خارج تعلق می گیرد نه به امور

بیماری عدم تعادل، در جامعه معاصر

در بخش پیش گفتیم: «عدم تعادل»، از نظر روانشناسی و اخلاق اسلامی، نوعی بیماری است و اسلام که آئین اعتدال و میانه است آنرا کوشش کرده و تمایل به چپ و راست و افراط و تفریط را موجب همراهی شمرده و راه اعتدال و صراط مستقیم را نیز نشان داده است و اکنون ادامه بحث..

مثلا عده‌ای هستند که به فرموده قرآن
 «وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ
 وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ
 سَبِيلًا (۱)» می‌گویند: به بعضی ایمان
 داریم و بعضی دیگر را نمی‌پذیریم «کافریم»
 و چنین تصمیم دارند که در این میان، راه
 دیگری را اتخاذ کنند! از اسلام آنچه را
 که به نظر آنان انقلابی است قبول دارند
 و به آنچه که به خیال آنان انقلابی نیست،

 انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی؟
 متأسفانه موضوع افراط و تفریط و
 بیماری «نامتعادل بودن» به قدری گریبانگیر
 جامعه کنونی شده است که برخی از افراد
 بخود اجازه داده‌اند تا اسلام را هم با
 امیال و جریانهای فکری پیش ساخته خود
 تطبیق دهند و هر قانون و حکمی که با روش
 اندیشه آنان سازش نداشت، آنرا کنار
 بگذارند!

عبادی اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و .. اسلام را بکنار نهاده‌اند!

مثلاً بعضی‌ها در اجرای يك حکم قضائی قاطعیت و انقلابی بودن را مورد توجه و حقوق و اخلاق، تدبیر کافی و دوراندیشی، آبرو و حیثیت افراد و زیرکی و زکاوت اسلامی، مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته و عده‌ای دیگر در تفریط چنان پیش‌رفته‌اند که گاهی در مورد فاسد و مفسدترین و خیانت پیشه‌ترین افراد، اجرای کیفر عدل اسلامی را تعطیل نموده‌اند!

گروهی انقلابی بودن را تنها در تخریب و زدن و بستن، اهانت کردن، آبرو و شخصیت مردم را لکه دار نمودن و با کوچکترین بهانه، ترور شخصیت کردن و با کمترین قصور و تقصیر یا اختلاف سلیقه طرف را به مرگ اجباری و گوشه‌نشینی کشاندن و بطور دائم دفع کردن، می‌دانند! و جریان‌های مثبت و سازنده، عشق و محبت اسلامی، عفو و بزرگواری، جذب و جلب افراد، احترام به مال، جان و آبروی مردم، و... برایشان غیر انقلابی است!

نقل شده است: موقمی که عده‌ای از «به اصطلاح» انقلابیون یمن جنوبی، با سرهنگ معمر قذافی رئیس جمهوری لیبی ملاقات داشتند، در مقابل این تذکر قذافی که: «برخیزیم و همگی نماز بخوانیم!» گفتند: **كَمْ رِجَالٌ ثَوْرِيُونَ: «مامردان انقلابی هستیم؟!»**

بی‌اعتنا هستند! و در واقع هویت اصیل اسلام را با درك نکرده‌اند و یانمی‌خواهند درك کنند، بعلاوه هویت انقلاب اسلامی ایران را نیز می‌خواهند نادیده بگیرند، در صورتی که بر هیچکس پوشیده نیست که: عظمت انقلاب ایران، در اسلامی بودن آن است و چنانچه این هویت را از انقلاب بگیرند: بدون تردید مانند سایر انقلاب‌های جهان، تهدید به فنا و نابودی خواهد شد و با وابسته شدن یکی از ابرقدرتها، مسخ خواهد گشت! که قرآن نیز می‌فرماید:

اَفْتَوِمُنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضًا؟ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ الْآخِرَتِي (۱) آیا به بعض کتاب «قرآن» ایمان می‌آورید و به برخی دیگر آن، کفر می‌ورزید ۱؟ پس «بدانید که» کیفر کسی که از شما چنین باشد، چیزی جز خواری و رسوائی نخواهد بود!

اصولاً انقلاب وسیله و صول به اسلام است و همه مبارزه برای هدف اسلامی است نه اینکه اسلام وسیله انقلاب باشد. مع‌الاصف پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، عده‌ای بر اثر عدم آگاهی لازم از پیش و جهان بینی اسلامی، یا به افراط و یا به تفریط گرائیده‌اند و روح الهی و جان پرور اسلام را فراموش نموده‌اند، بسیاری از احکام سیاسی، حقوقی، قضائی،

وسیلهٔ زبانی است، تا هنگامی به‌گرد دین می‌گردند که بوسیلهٔ آن زندگی مادیشان بگردد با این حساب اگر آزمایش و ابتلائی برایشان پیش آید، دین دارکم خواهد بود. اینان نیز اینچنین به تفریط مستلا شده‌اند !

* * *

الگوی اعتدال :

گاهی ممکن است ، جامعه بقدری فاسد شود و افراط و تفریط باندازه‌ای عادی و معمولی گردد که تمیز دادن حد اعتدال، کاری مشکل باشد، عبارت دیگر: گاهی ممکن است اسباب و عللی در محیط باشد و تبلیغات بعدی بقلب حقایق و واقعیات بپردازد که تشخیص بسیاری از آنها برای افراد عادی ، غیر ممکن گردد . در اینگونه جوامع چه باید کرد و تعادل و اعتدال و حد « وسطی » را چگونه باید شناخت ؟

آری کاری بس مشکل خواهد بود ولی تشخیص راه در جوامعی که مانند کشور ایران، الگو و سبیل دارند، مشکل نیست .

در اینگونه مواقع کافی است به قرآن و سنت و روش رسول اکرم (ص) و معصومین (ع) بخوبی و دقت و انصاف بنگریم، و بهمهٔ ابعاد زندگی آنان توجه کنیم، نه مانند برخی از افراطها و تفریطی-ها که برای تأیید راه خودشان تنها بیک سال بیست و یکم شماره ۴

در مقابل انقلابیون واقعی اسلامی که حسین و اوه در مقابل رگبار گلوله دشمن در میدان نبرد و جنگ، به نماز می‌ایستند و بی‌مهابا رکوع و سجود می‌کنند و حتی مراسم عزاداری و سوگواری امام حسین (ع) را فراموش نمی‌کنند، عده‌ای دیگر چنانچه رهبر بزرگ انقلاب اسلامی توجه نمی‌کردند، چیزی نمانده بود که بسیاری از مراسم اسلامی را ضد انقلابی دانسته به تعطیل و فراموشی بکشاند ! اینان اینگونه به افراط گرائییده‌اند ! .

گروهی دیگر با اینکه امت و کشور اسلامی در مقابل دشمنان داخلی و خارجی قرار گرفته و تمام نیروی ابرقدرتها در مخالفت با اسلام و ایران به کار افتاده و با ایجاد جنگ ، در صدد بوجود آوردن جنگ داخلی هم هستند ، همچنان ساکت و آرام، همچون بیکراهی بی‌جان و مرده، خواب مرگشان گرفته و اسلام را در برخی از عبادات، مطالعه، خوردن، خوابیدن ، بخود رسیدن و احیاناً تنها به عیب‌جویی پرداختن، خلاصه کرده‌اند !! ، اسلام را وسیلهٔ زندگی مادی و منافع شخصی خود قرار می‌دهند و بفرمودهٔ سالار شهیدان :

حسین (ع) النَّاسُ عِبِيدُ الدِّنْيَا وَاللَّيْنُ لَعْنٌ عَلَى الْيَسْتَعْمِمْ ، يَحُوطُونَ مَادَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ . «مردم، بردگان زر و زبور و منافع دنیائی هستند و دین برایشان، يك

حیات او را مورد نظر قرار دهیم نه فقط یک بُعدی که با جریان پیش ساخته، فکری خود ماسازش دارد.

و همچنین زندگی مولا علی (ع) را زهرای مرضیه (ع) را و فرزندان گرامیشان که همگی سبیل و الگوی انسانهای کامل هستند.

امید است با آشنائی کامل از معارف اسلام و روش معصومین (ع) از انحراف و تفریطها، درمان مانده انسانهای اسلامی سازنده باشیم.



بُعد می نگرند.

اگر بزندگی پیامبر (ص) نگریم
از آغاز زندگی آن حضرت تا پایان عمر
شریفش را مورد دقت قرار دهیم ، امانت
او را ، استقامت او را ، ایمان او را ، شجاعت
او را ، محبت و عشق او را ، نوع دوستی
او را ، دعا های او را ، زمان جنگ او را ،
زمان صلح او را ، شبها و روزهایش را ،
قیام و قعودش را ، نماز و عبادت او را -
انبساط و سرور و لبخندهای او را ، مدیریت
او را ، وی را در خانه ، در مسجد ، در بازار ،
در میدان ، در محراب ، با خویشاوندان ، با
دوستان ، با دشمنان و بالاخره همه ابعاد

بقیه از صفحه ۵۳

شود مگر آنکه روزانه یا شبانه برگ انجام
کاری را ارائه داده باشد.

تحصیلات عالی برای شکوفا کردن
استعدادهای و گام برداشتن پسوی تعالی و
بکار گرفتن آن در اجتماع است. دانشجو
حق ندارد در دوران تحصیل تنها مصرف
کننده باشد. حتماً باید کاری درآمدزا و لو
بمیزان اندک برای خود دست و پا کند.

رسالت دانشگاه این کانون تعلیم و
کارآموزی است نه برای ضایع کردن عمرها
نظام ، دانشگاه تافته ای جدا بافته از اجتماع
نیست و دانشی که بدرد جامعه نخورد نباید
در دانشگاه تدریس شود و چنین فارغ-

التحصیلی نباید به جامعه تحمیل گردد. همه
کارگاهها و کانونها و مزرعه ها کلاس
دانشگاه به حساب می آیند و همه جا باید
سازندگی ایجاد کند و بر این اساس بخشی
از عمر دانشجو در مؤسسات و کارگاهها باید
بگذرد.

مراحل دانشگاهی میتواند شامل فوق
دیپلم (نیمه متخصص) لیسانس (متخصص)
فوق لیسانس (فوق تخصص) دکترا (محقق
و صاحب نظر) باشد ، لازم نیست که هر یک از
مراحل فوق حتماً دو سال باشد. متناسب
رشته ها و دامنه و وسعت تعالیم می تواند کم
یا زیاد شود.



کِبْرًا وَ اَکْبَرًا؟

از نظر قرآن، «کبیر» مطلق خداست و انسان باید از کبیر-

های نسبی ببرد و به کبیر مطلق پیوندد!

در قرآن مجید، گاهی «کبیر» در مورد خدا به کار رفته و البته یکی از صفات حقیقی اوست. همچنانکه «اکبر» نیز از اوصاف حقیقی خدا بشمار میرود.

اگر مقصود از «کبیر» و «اکبر» فقط بزرگی و بزرگتری افراد بشر از لحاظ سنی باشد، لحن قرآن نه لحن تمجید و ستایش است و نه لحن تکذیب و نکوهش. اما اگر مقصود، بزرگی و بزرگتری از لحاظ مقام و موقعیت و شهرت و نفوذ اجتماعی بوده و جنبه طبقاتی داشته باشد، قرآن نسبت به آن لحن و انتقادی کوبنده دارد چنانکه می گوید:

و کذلک جعلنا فی کل قریة

سال بیست و یکم شماره ۳

در قرآن مجید، عناوینی مثل: کبراء، اکابر، متکبرین و مستکبرین به کار رفته که همه آنها از ریشه «کبر» هستند و اگر بخواهیم آنها را به تفصیل مورد بحث قرار دهیم، نیازمند به تألیف یک کتاب مستقل هستیم.

در این سلسله بحثها، در حدی که با بحث مستضعفین ارتباط دارد موضوع را مورد بررسی قرار می دهیم، باشد که ما را در راه هدفی که داریم - یعنی استضعاف زدایی از محیط اجتماع! - مفید افتند.

نکوهش قرآن از کبر اجتماعی

و طبقاتی

هروقت به انسان، از لحاظ جاه و مقامش نسبت پیدا می کند، نکوهش است و هرگاه به انسان - نه از لحاظ جاه و مقام، بلکه از لحاظ سن و سال - و یا اشیاء نسبت رسد می کند، نه ستایش است و نه نکوهش، چنانکه می فرماید:

وقال كبيرهم ألم تعلموا ان
اباكم قد اخذ عليكم موثقا من الله
(۳) :

آنکه بزرگ فرزندان یعقوب بود، به برادران خویش گفت: آیا نمیدانید که پدرتان در مورد بوسه، عهد و پیمانهای خود از شما گرفته است؟

مفهوم کبیر از نظر قرآن

آنچه مورد توجه است، همین است که در قرآن «کبیر» و «اکبر» در بسیاری از موارد، نشانگر یک طبقه اجتماعی و مقصود از آن رئیس و رهبر بزرگ قوم و ملت می باشد.

فرعون به جادوگرانی که در برابر موسی تسلیم شده بودند، گفت:

انه لكبير كم الذي علمكم السحر
(۴)

کبیر و پیشوای شما موسی است که به شما سحر آموخته.

ابراهیم خلیل درباره شکنده بت های قوم نمرود گفت:

بل فعله كبيرهم هذا فاسألوهم
ان كانوا ينعلقون

« بلکه عمل بت شکنی را بزرگ

اکبر مجرمیها لیمکروا فیها و ما
یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون
(۱)

این آیه به افرادی نظر دارد که بزرگتران و اکابر یک شهر یا یک مملکت هستند و با سیاستهای شیطانی و مکر و نیرنگ خود در میان مردم زندگی می کنند و سمبل جرم و بزه کاری هستند (و مکر و نیرنگشان به خودشان بازمی گردد و نمی دانند).

و نیز در مورد «کبراء» می گوید:

وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و
كبرائنا فاضلونا السببلا. ربنا آتتهم
ضعفين من العذاب و العنهم لعنا
كبیرا (۲) :

گروهی که کور کورانه از صاحبان جاه و مقام و قدرت، «کبراء» پیروی کرده اند، به پیشگاه پروردگاری نالند که بوسیله آنان گمراه شده اند و برای آنها عذاب دوچندان و لعن کبیرا درخواست می کنند.

اما هنگامی که برای بزرگی و بزرگتری در اشیاء و امور دیگر است، قرآن نه لعن تمجید دارد نه لعن مذمت.

بنابراین، هرگاه بزرگی و بزرگتری به خدا نسبت پیدا می کند، ستایش است و

۱- انعام ۱۲۳

۲- احزاب ۶۷ و ۶۸

۳- بوسف آیه ۸۰

۴- طه ۷۱

مکتب اسلام

کورکورانه، اطاعت از انسانی کند که از لحاظ سنی یا مالی یا قدرت و مقام و دانش و... از او برتری داشته باشد.

ممکن است خود «کبیر» در این میان نقشی نداشته باشد، بلکه صرفاً سنتهای خلط اجتماعی و نهرمان جوئی افراد و تبدیلی آنها در کار تحقیق و تأمل، او را بر مسند «کبر» نشانده و همچون بقی مورد احترام و پرستش قرار داده باشد. درست مثل اینکه مردم سنگی یا ستاره‌ای پادروختی را بت کنند و بر آستانش بمنوان سجده، سر بر خاله بسایند.

به هر حال صرف «کبیر» بودن برای يك انسان، جرم و گناه نیست، کبر بودن، هنگامی گناه است که با «تکبر» و «استکبار» همراه باشد. فرزندانی معقوب به پادشاه مصر گفتند:

یا ایها العزیز، ان لنا ابا شیخا
کبیرا فخذ احدنا مکانه (۵)

ای عزیز، مسازا پدري است پیر و کبیرا یکی از ما را به جای برادرمان دستگیر و او را رها کن.

آنچه برای يك انسان خطرناک است، خود بزرگ بینی و خود شیفتگی است. کبیر، گرفتار عارضه خود بزرگ بینی بشود و به «تکبر» و «استکبار» روی بیاورد، وجودش خطرناک است. چنانکه اگر او به این عارضه مبتلا نشود و از «تکبر» و «استکبار» روی گردان باشد، ولی افراد

۵- سوره یوسف آیه ۷۸

سال بیست و یکم شماره ۳

آنها، انجام داده. از خودشان بپرسید اگر سخن می گویند.

بنابراین، کبیر در این موارد به معنی بزرگ و رئیس و رهبر و پیشوای جامعه است و بستگی دارد به اینکه جامعه، بر طبق چه معیار و ضابطه‌ای، شخصی را به بزرگی و ریاست و پیشوایی بپذیرد. ممکن است مهارت و وسایل باثروت یا قدرت یا اصل و نسب یا فهم و درایت و سیاست باشد. در پاره‌ای از موارد ممکن است همه یا تعدادی از این ضابطه‌ها مورد اعتنا و توجه قرار بگیرد.

مثلا در يك خانواده، برادر بزرگتر و پدر و پدر بزرگ و مادر و مادر بزرگ، معمولا از احترام خاصی برخوردارند و اگر اینها دارای تدبیر و درایت هم باشند، بر قدر و منزلت آنها افزوده می‌شود.

هنوز هم در دنیا معمول است که وقتی مجمعی تشکیل می‌شود نخستین جلسه را به ریاست سنی یکی از من‌ترین افراد، برگزار می‌کنند.

احترام بزرگترها آری، اطاعت کورکورانه هرگز!

طالب افراد، از بزرگترها پیروی می‌کنند و همین پیروی کورکورانه، باعث بدبختی و انحراف آنها می‌شود.

اسلام، احترام بزرگسالان را توصیه می‌کند، اما اطاعت کورکورانه آنها را هرگز.

بدبختی انسان همین است که بخواهد

حسب واقع ونفس الامر - هم مولی است - اما مولای متقیان - هم امیر است - اما امیر مؤمنان - هم قائداست - اما قائدا الفرما محجلین - هم امام است اما، امام المسلمین.

این سید، این کبیر، این مولی، این امیر، این قائد و این امام اطاعت کورکورانه نمی خواهد و مسئولان اطاعت کوری ضعیفانی که زحمت تعقل و تفکر را تحمل نمی شوند، نمی باشد.

این کبیر مسئول کجروی آن ضعیفان نیست بلکه آن کبیری که آن ضعیفان را به استضعاف می کشاند و خود به استکبار روی می آورد، مسئول است.

مطلق گرایی انسان

در این جهت، تردید و گفتگویی نیست که انسان در پی این است که از یک «کبیر» اطاعت و حتی عبادت کند. در حقیقت همانگونه که بدن انسان اشتهای غذا دارد، روح انسان هم اشتهای اطاعت و پرستش دارد.

همانطوری که انسان باید توجه کند که چه می خورد، تا دچار عوارض جسمی و عوالب ناگوار نشود و تابع این دستور قرآنی باشد: **فلینظر الانسان الى طعامه**، باید توجه کند که چه کسی را اطاعت و عبادت می کند. اینجاست که باید از «کبراه» نسبی سربتازد و به «کبیر» مطلق یعنی «خدا» روی آورد.

جامعه «ضعفاء» باشند و کورکورانه از او پیروی نمایند و او را همچون آقاخان محلاتی در میان فرقه اسماعیلیه، بت کنند، یا مثل «المقنع» که سازنده «ماه نخشب» بود و با صنایع و اختراعات شگفت انگیزش و قیمتی عظیم بدست آورده بود، بر کرسی خدایی بنشانند، چنانچه این نظرا تأیید نماید، باز هم وجودش خطرناک است.

شاید بگوئید: آقاخان و المقنع خود از متکبران و مستکبران بوده اند، من هم می گویم: همینطور است. ولی نکته اینجاست که اگر اینها متکبر و مستکبر هم نبودند، ضعفاء مردم، از آنها اطاعت کورکورانه می کردند.

مگر نه جمعی از مردم، علی (ع) را که از بندگان مخلص خداست، بعنوان خدایی پرستش کردند و هنگامی که حضرت آتشی بر افروخت و تهدیدشان کرد که شما را ساگرتوبه نکنم در این آتش میسوزانم گفتند: اکنون یقین کردیم که تو خدایی! زیرا خداست که بندگان گنهکار را در آتش می سوزاند ۱۹

بدون شك، در روح باك علی نشانی از خود بزرگ بینی و تکبر و استکبار نیست. ولی از لحاظ مقام علمی و خردمندی و درایت و تقوی، کبیر قوم است. گروهی از ضعیفای قهرمان جو، این چنین شخصیتی را خدا انگاشتند!

علی (ع) هم سید است - اما سید - الوصیین - هم کبیر است - اما کبیر به

مصر، به پرستش اجرام آسمانی تن داده اند
گام به گام از مرحله «کبیر» های نسبی به
سوی «کبیر» مطلق، پیش می رود و پرده
اوهام و خرافات را می برد و اطاعت و
عبادت کورکورانه و مستکبرانه را محکوم
می کند. خط مشی ابراهیم طبق آیات قرآن
چنین است:

۱- «هنگامی که تاریکی شب فرا
رسید، ستاره ای جلب توجهش کرد و گفت:
این است پروردگار من و چون این ستاره
افول کرد، گفت من افول شونندگان را
دوست نمی دارم.»

«هنگامی که ماه تابان را دید گفت:
این است پروردگار من و چون افول کرد،
گفت: اگر پروردگارم هدایت من نکند، حتماً
از گمراهان خواهم بود.»

و چون خورشید تابان را دید، گفت:
این است پروردگار من! این، بزرگتر
است و چون افول کرد، گفت: ای مردم،
من از شرک بیزارم. (۶)

«انی و جهت وجهی للذی فطر
السموات و الارض حنیفاً و ما انامن
المشرکین»

: من به خدایی روی آوردم که آسمانها
و زمین را آفرید و به راه راست می گرایم و
از مشرکان نیستم.

می بینیم که در این شیوه توحیدی،

بقره در صفحه ۳۸

۶- سوره انعام آیه ۷۸ تا ۹۰

سال بیست و یکم شماره ۳

انسان نه در اشباع اشتهای جسمی،
معدور است که کورکورانه عمل کند و نه در
اشباع اشتهای روحی. انسان باید در اشباع
این اشتهای روحی همواره مطلق گرا باشد.
در عبادت باید به خدا روی آورد که «کبیر»
مطلق است و در اطاعت نیز با باید مستقیماً
مطیع همان باشد یا اگر پیامبر و اولی
الامر و رهبر و مرجع و فقیه و پدر
و مادر و ... را اطاعت می کند، به
ملاحظه فرمان دستور همان «کبیر» مطلق
باشد.

الحکم لله العلی الکبیر (غافر

(۱۲)

«حکم و فرمان از آن خداوندی است
که علو مقام دارد و «کبیر» است.
دلایل و شواهد زیادی در دست است
که انسان تشنه اطاعت و عبادت یک
«کبیر» است. و هر گاه سر تسلیم در برابر
غیر خدا فرو می آورد، پندارش این است که
گم شده خود را یافته، یا برای خطا
ضعف و ترس و ... به همین حد خود را
قانع کرده و همت خود را پست ساخته
است.

باید از وجود اینگونه انسانها نسبت
زدائی بکنیم، باید به آنها بگوئیم:
انسانی که راه به مطلق دازد، چگونه
سزاوار است که کورکورانه پایه علل دیگر
سربر آستان نسبت بساید؟

حضرت ابراهیم خلیل، در این راه
«اسوه» است، او وقتی می بیند که مردم

شرایط و صفات قاضی!

دقیقی را که اسلام در شرایط قاضی به خروج داده در هیچ مکتبی نیست

این چنین کسانی را برای قضاوت برگزین!

با توجه به اهمیت مقام و مسئولیت سنگین قاضی در شریعت اسلام، لازم است که نخست به دستورات و توصیه‌های لازمی که علی (ع) به مالک اشتر استاندار و حاکم مصر درباره صفات لازم قاضی، داده است، اشاره کنیم. سپس به بررسی و بیان ویژگیها و صفات قاضی بپردازیم. اینک جملات امیر مومنان (ع)

«ای مالک برای منصب قضاوت، مهمترین، داناترین و برترین المراد ملت خود را برگزین. کسی که (علاوه بر علم و دانش، فضل و تقوا) خصوصیات زیر را نیز دارا باشد.

«بر حوصله و خون سرد باشد و کارها بر او سبقت جلوه نکنند و از دشواری کارها به تنگ نیاید، جدال و ستیزه‌داده‌خواهان او را به خشم نیارد و به لجاجت نوا ندارد (تا در نتیجه نتواند رای خود را بر او تحمیل کنند).

«اصرار در ادامه اشتباه و لغزش نداشته باشد.

«از بازگشت به حق پس از شناخت آن سرباز نزند.

«دشمن بدنام طمع (و آرز) نیفتد.

در داورى وحكم بدون تحقير و اندیشه لازم تنها به آنچه که در آغاز امر و نخستين مرحله بذهنش آمده ، اکتفا نکند .

نهم و شمر ، آگاهی و ژرفنگرى قاضى در مورد شبهات ، باید از همه بیشتر باشد . قاضى باید ، توانا تر از همه در استدلال و اقامه برهان باشد . نستوترازمه در مراجعه دادخواهان ، و شکيباترو بر حوصله ترازمه در کشف حقيقت و روشن شدن قضایا باشد . و پس از تشخيص حکم ، استوار تر و قاطع تر و برنده تر از همگان باشد . قاضى باید کسی باشد که نه ستایش بیجا او را به خود پسندي و غرور اکتند ، نه لبرنگ و القمون ، (دادخواهان) او را از حق منحرف سازد . اینگونه افراد بسیار کم یابند !!

استدلال قوه قضائى و تأمین نیازمندیهای قاضى !

پس (ای مالک) ، وظیفه تو است که از یکسو همواره ناظر و مراقب کارهای قاضى باشی و از دیگر سو ، درباره او چنان گشاده دستی کنی و سخاوت به خرج دهی که نیازهایش تأمین شود (و بهانه اش بر طرف گردد) تا دست نیاز بطرف مردم دراز نکند . چنان مقام و منزلتى در نزد خود ، به قاضى عطا کنی که هیچک از نزدیکان تو ، برای طمع در گرفتن این مقام از دست او ، نکند ، تا خاطرش از توطئه و دسیسه رجال دولت برسد خود ، آسوده باشد .

بازرسى و مراقبت شدید

(با همه اینها از مراقبت و نظارت شدید نباید کوتاهی کرد . « فانظر فی ذلك نظراً بليماً ، در این باره نهایت دقت و نظارت را بکار بر ! زیرا این دین در گذشته در دست اشرار اسیر بوده که با آن رفتاری هوس آلود داشتند و مطابق میل خود بآن عمل می کردند و بوسیله آن به دنیا چنگ می زدند . » (۱)

۱- نهج البلاغه مکتوب ۵۳ ص ۱۰۰ « ثم اختر للحكم بين الناس الغسل رعيتك في نفسك ممن لا تضيق به الامور ولا تمحكه الخصوم ولا يتمادى في الهزلة ولا يعصر من الفى الى الحق اذا عرفه ولا تشرف نفسه على طمع ولا يكتفى بادنئ لهم دون اقصاء . و اوقفهم في الشبهات و آخذهم بالحجج و اللهم تيرماً بمراجعة الخصم و اصبرهم على تكشف الامور و اصبرهم عند اتضاح الحكم ، ممن لا يزدويه اطراء ولا يستميله اغراء و اوليك قليل ، ثم اكثر تعاهد قضائه و اسع له بالبدل ما يزيل هلته ، و ثقل معه حاجته الى الناس و اعطه من المنزلة لديك ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك ، ليامن بذلك احتمال الرجال له عندك . فانظر في ذلك نظراً بليماً فان هذا الدين قد كان اسيراً في ايدي الاشرار يعمل فيه بالهوى و يطلب به الدنيا . »

اینها نکات لازم و ارزنده اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، درباره گزینش قاضی بود که علی (ع) به حاکم مصر (مالک اشتر) یادآورد و هر یک از این شروط و نکات، خود درخور بحث جداگانه و گسترده است و مطالب زیادی می‌توان از آن استخراج کرد و بحق يك آئین‌نامه استخدامی جامع و کامل قضات است.

دقت و مطالعه و تحقیق کافی در پرونده‌های حقوقی و دادخواستها و صبر و حوصله در کشف حقایق، استقلال قوه قضائی و عدم دخالت دولتمردان و صاحب‌منصبان و نزدیکان حاکم در کار آنها که معمولاً عامل مهم نابسامانیهای قضائی و عدم اجرای عدالت و احقاق حقوق ملت است، بنحو کامل در این فرمان آمده است. مسأله تأمین نیازمندیهای قاضی و اعطای حقوق کافی به او و نیز نظارت و مراقبت دقیق و همیشگی بوسیله بازرسان آگاه و مومن عامل مهمی است، یادآوری شده است که بعداً به تفصیل در باره آنها سخن خواهیم گفت.

علاوه بر این نکات، شروط اساسی که اسلام برای قاضی قائل شده است به تفصیل بیان می‌شود.

۱ و ۲ - عقل و بلوغ - این دو شرط اختصاص به مقام قضاوت ندارد بلکه در تمام تکالیف شرعی و احکام و تصدی مقامها، شرط اولی و لازم است و هرگز هیچ مقام حساس بویژه مقامی که جان و مال و ناموس و شرف مردم در دست اوست، بدست کودک یا مجنون داده نمی‌شود و در اسلام حتی جنون ادواری هم مانع تصدی پست قضاوت است.

۳ - عدالت: در هیچیک از مکتب‌ها مسأله عدالت قاضی مطرح نشده است و این شرط مهمی است که مانع هرگونه انحراف قاضی و گرایش او بباطل و تضییع حقوق افراد است. و به همین جهت هم در اسلام روی آن تأکید فراوان شده است. در کتب فقهی شیعه برای شرطیت عدالت در قاضی دلایلی بیان شده است که عبارت است از:

۱ - قضاوت از شئون امامت و شعبه‌ای از آن و از مصادیق عهد الهی است که خداوند فرموده است: «لاینال عهدی الظالمین». (بقره ۱۲۳) عهد من به ستمگران نخواهد رسید، پس فاسق هرگز شایسته چنین مقامی نمی‌باشد...

۲ - دلایل زیادی داریم که فاسق نمی‌تواند امام جماعت شود، شهادت و گواهی فاسق در امور دنیا و آخرت مقبول نیست، پس منصب قضا که از آنها حساستر و مهمتر است و مال و جان و ناموس و آبروی مردم در اختیار قاضی است، بطریق اولی نباید به فاسق و غیر عادل واگذار گردد. (۲)

۲ - جواهر الکلام ج ۴۰ ص ۱۲۰ - قضاء و شهادت مرحوم آشتیانی - کتاب قضاء حاج آقا ضیاء عراقی تحریر الوسیله جلد ۲ مسالك شهید ثانی.

زیرا قاضی غیر عادل می تواند با حکمی، مظلومی را بر گبار مسلسل ه بندد و به چوبه دار آویزد و یا ظالم و جانی و قاتلی را محترمانه تبرئه کند آبروی محترمی را بر باد دهد و فرشته ای را دیو سازد و دیوی را فرشته جلوه دهد. بهمین جهت اسلام روی این شرط تاکید فراوان دارد.

۴- اسلام و ایمان - بطور کلی دلایل شرطیت اسلام به قرار ذیل است : ۱- اجماع همه فقهاء امامیه ۲- از ضروریات مذهب شیعه ۳- تمام اخبار و آیاتی که دلالت بر عدم جواز تضوات مومن غیر عادل (و فاسق) دارد بطریق اولی شامل عدم جواز تضوات کافر خواهد شد ۴- کافر نمی تواند منصب قضاء اسلامی را عهده دار شود چون همانطور که گفتیم قضاء از مناصب عالی اسلام و امانت عظیم الهی است و کافر صلاحیت این امانت را ندارد. ۵- نفی سلطه کافر بر مسلمان ا قرآن صریحاً اعلام می دارد **لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً...** (۳)

خداوند هیچ نوع ساطه و برتری کفار را بر مومنان نمی پذیرد و هرگز سرنوشت اسلام و مسلمانان را بدست کفار نمی سپارد. زیرا اسلام عزیز و برتر است و هیچ چیز نمی تواند بر اسلام برتری یابد :

«الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه» (۴)

علاوه بر اسلام، غیر مومن هم نمی تواند قاضی بشود و طبق روایات زیادی که از پیامبر (ص) و امامان (ع) آمده است که شرطیت ایمان در قاضی از ضروریات مذهب امامیه است. (۵)

۵- طهارت مولد، حلال زاده بودن شرط تصدی این مقام است و اولاد زنا هرگز نمی توانند متصدی منصب قضا در اسلام بشوند زیرا به اتفاق علمای شیعه شهادت اودر مسایل مهم و حساس، مقبول نیست و نمی تواند امام جمعه و جماعت باشد. صرف نظر از اینکه معمولاً روح قانون شکنی در اولاد نامشروع وجود دارد و زمینه تخلف و زیر پا گذاردن قانون در او مساعد است و مزاجش برای ابتکار مستعد است، این شرط خود یک نوع محدودیت و تنبیه برای افراد جامعه است تا از هر گونه آلودگی و گناه

۳- سوره نساء آیه ۱۳۱

۴- بنقل صاحب وسایل الشیعه از کتاب فرائض

۵- به وسایل الشیعه کتاب قضاء باب صفات قاضی مراجعه شود منظور ایمان اعتقاد

به امامت ائمه (ع) است.

بهریزد و توجه داشته باشند که تنها افراد شایسته و پاک و خوش نام می توانند متصدی مقام و پست های مهم باشند .

و- علم - علم و اطلاع و آگاهی در حقوق اسلامی از شروط لازم است. امام باقر (ع) فرمود: « من اتقى بغير علم ولا هدى من الله فعليه لعنة ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب ولعنة وزر من عمل بفتياه (ع) »

کسیکه بدون علم و هدایت و شناخت نتوا دهد و حکم کند لعنت خدا و ملائکه رحمت و عذاب بر او باد و گناه تمام کسانی که به فتوی عمل کنند به گردن اوست .

امام صادق (ع) فرمود: از دو خصلت که سبب هلاکت مردان و انسان ها است شمارا باز می دارم ۱- مبادا دین باطل برگزینید و خدای را از طریق باطل به پرستید ۲- مبادا برای مردم در مورد چیزی که به آن علم ندارند و نمیدانید، فتوا دهید و حکم کنید . II (ص ۷) ادامه دارد

۶ و ۷- جواهر الکلام ج ۴۰ ص ۱۳ و ۱۴ از وسایل ابواب صفات قاضی .
 «... انهالك عن المخلصين ايها املاك الرجال . انهالك عن تدبير الله بالباطل و ان تفتي الناس بما لا يعلم ...»

تاریخ درختان

در زمانی که «لرد کروزون» معروف انگلیسی دیرکل سازمان ملل متحد بود ، روزی «عصمت اینونو» که نماینده ترکیه در سازمان ملل بود ، به دیدار وی رفت ، لرد ، به مدت پانزده دقیقه به او وقت ملاقات نداد ، و او ناگزیر در اطاق انتظار نشست ، وقتی که اینونو وارد دفتر کار کروزون شد و او دست دراز کرد تا با وی دست بدهد ، اینونو دست خود را عقب کشید و در صندلی ای که او نشان داد ، نشست و گفت :

«زمانی که اجداد تو در جنگل از برگ درختان و پوست حیوانات برای خود لباس درست می کردند ، اجداد من در فلسفه و علم ، کتاب تألیف می نمودند !»

(الهادی سال ۷ شماره ۲)

فاجعه باخبری

چگونه با وجود ضعف شدید دشمن، وجود یاران افراطی،
واشتباهات نظامی رهبر انقلاب شیعیان عراق، باعث
شکست و شهادت او شدند؟!؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله جامع علوم انسانی

جهت استفاده در جنگ در اختیار گرفت و
مبلغ دو میلیون درهم موجودی بیت-
المال را ضبط و در میان سپاه خود تقسیم
نمود.
نیروهای ابراهیم توانستند بارشادات
کامل، دو گروه نیروی کمکی را که به پاری
فرماندار حکومت عباسی شتافته بودند و
یکی متشکل از دوهزار نفر و دیگری هشتصد
نفر بود، شکست بدهند.
سال بیست و یکم شماره ۳

« ابراهیم » رهبر انقلاب شیعیان
در عراق که بصره را پایگاه قرار داده بود،
پس از آنکه نیروهای لازم را فراهم آورد
و دامنه تبلیغات خود را گسترش داد، در
شب اول ماه رمضان سال ۱۶۳۵ عملیات
مسلحانه را آغاز کرد، او ابتداء بانفرا
کمی به مقر فرماندار شهر یورش برد و
آنجا را به تصرف در آورده فرماندار را
زندانی و چهار پاپان موجود در آنجا را

جبار عباسی بی برده بایش و آگاهی بیشتری
مصمم به بیکارها این حکومت ، و گرفتن
انتقام خون اوشدند. (۲)

شهادت برادر، نه تنها اراده ابراهیم
را مست نکرد، بلکه او را در ادامه انقلاب
مصمم تر ساخت و از آن روز آتش انقلاب،
شعله و ترگرید و ابراهیم بیدرتنگ از بصره
بیرون آمده در نقطه ای بنام «ساجور»
اردو زد و شروع به سازماندهی نیروهای
خود نمود و مردم را جهت شرکت در یک
جنگ قریب الوقوع دعوت کرد.

از هر طرف نیروهای انقلابی به سوی
اردوگاه وی سرازیر شدند و شیعیان در
بصره و اهواز تمرکز یافتند و ابراهیم ستون
های نظامی را جهت تصرف مناطق مجاور،
کسیل داشت.

جنگ دریایی

در این هنگام منصور در موقعیت
دشوار و سختی قرار گرفته بود زیرا او
نیروهای خود را به مناطق دوردستی
مانند «ری»، «آفریقا» و «مدینه»
اعزام داشته بود و در کوفه بیش از دو هزار
نفر سپاهی در اختیار نداشت.

منصور از فرط بیچارگی، يك حیلۀ
جنگی به کار بست و آن عبارت بود از اینکه
دستور داد هیزم فراوانی جمع آوری کرده
شبه در نقاط مختلف کوفه آتش بیفروزند،
شعله های آتش از همه جا دیده می شد و
تصور می رفت که کنار هر آتشی، فوجی از

بس از تسلط کامل بر شهر بصره ،
ابراهیم تصمیم گرفت اهواز و منطقه
فارس را به تصرف در آورد ، به همین
منظور گروهی از یاران خود را به این دو
منطقه کسیل داشت، آنان موفق به تصرف
و کنترل این دو منطقه و شکست دادن
بسیاری از سپاهیان حکومت عباسی شدند،
و بدین ترتیب جمعا بصره و اهواز و
فارس تحت تسلط ابراهیم قرار گرفت .
(۱)

اوسس دامنه نفوذ خود را در عراق
گسترش داد و بس از نبرد شدید که بین
نیروهای او و سپاه عباسیان در گرفت ،
شهر «واسط» در عراق را نیز به تصرف
در آورد.

خبر شهادت محمد نفس زکیه

ابراهیم همچنان در بصره مستقر بود
و نمایندگان سیاسی و سپاهیان خود را به
مناطق مختلف اعزام می کرد و هر روز خبر
پیروزی تازه ای می رسید که ناگهان خبر
شهادت برادر بزرگش محمد نفس زکیه
(رهبر انقلاب شیعیان در حجاز) در ۲۷
رمضان به او رسید، او از این خبر بسیار
متأثر شد ، و این گزارش اندوهبار را در
مراسم نماز عید فطر به اطلاع مردم رسانید
و مردم بیش از پیش به مساهت حکومت

۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۵۲

۲- مقاتل ص ۳۷۱

سپاهیان منصور مستقرند، در حالی که احدی در آنجا نبود.

منصور طی نامه‌ای، فرمانده نیروهای مقیم مدینه را همراه سربازان تحت فرماندهی او سرعت احضار نمود و به دنبال آن بخشی از نیروهای مقیم ری را نیز فرا خواند و هر دو را به جبهه اهواز اعزام نمود، و مجدداً چهارصد هزار نفر از نیروهای مقیم ری را به این جبهه گسیل داشت. (۳)

اهواز شاهد نخستین برخورد نظامی، مابین سپاه عباسی و نیروهای انقلابی بود.

در آن هنگام نماینده ابراهیم در اهواز شخصی بنام «مغیره» بود. یکی از فرماندهان ارتش عباسی بنام «حازم» با نیروهای خود به اهواز حمله کرد و پل استراتژیکی بر روی کارون را قطع نمود و کشتی‌ها را تصرف کرد و جنگ دریائی میان طرفین آغاز گردید، و با آن که وزش باد به نفع ارتش عباسی بود، اما حازم در آغاز جنگ شکست خورد، ولی سیل کمک‌های نظامی به سوی او سرازیر گردید و توانست مغیره را شکست بدهد، او ناگزیر به سوی بصره عقب نشینی کرد و بدین ترتیب، ابراهیم اهواز را از دست داد!

۳- طبری ج ۶ ص ۲۵۵

۴- مقاتل الطالبیین ص ۳۲۷

۵- دیوان نظامی ابراهیم، تعداد صد هزار نفر سپاهی را ثبت کرده بود.

(۴).

با وجود سقوط اهواز، باز منصور در اضطراب و نگرانی عمیقی بسر می‌برد، و با بی‌تابی منتظر بود که نیروهای مقیم حجاز به فرماندهی «عیسی» به کوفه برگردد تا مأموریت جنگ با ابراهیم را به عهده او واگذارد.

اوبه اندازه‌ای دستخوش بیم و دلهره شده بود که کاخ خود را ترك گفته در اردوگاه در میان سپاهیان اقامت گزیده بود و پیش از پنجاه شب به بستر استراحت نرفت و روپوش خود را که کثیف شده بود، عوض نکرد و شب و روز روی زیراندازی که برای او گسترده بودند، بسر می‌برد! تا آنکه «عیسی» از حجاز بازگشت و منصور نفس راحتی کشید!

یاران افراطی

منصور، عیسی را به فرماندهی پانزده هزار نفر برای جنگ با ابراهیم به سوی بصره اعزام نمود و «حمید بن قحطبه» عنصر خونخوار، هروفرانیز در رأس سه هزار نفر از سپاهیان خود، طلایه سپاه عیسی قرار داد، و خود تا مسافتی، آنان را بدرقه کرد.

از طرف دیگر، ابراهیم با ده هزار سپاهی، بصره را به سوی کوفه ترك گفت.

(۵)

شخص نامبرده پیشنهاد دیگری مطرح کرد و به ابراهیم گفت: «سپاه را به گردان های متعدد تقسیم کن، تا اگر يك گردان شکست خورد، گردان دیگر، ایستادگی کند.» آنها این پیشنهاد را نیز رد کردند!

پیگارسر نوشت ساز

سرانجام در محلی بنام «پاخمیری» (۱۶ لوسخی کوله) دوتیروبه هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت و در اندک مدتی نیروهای «حمید بن لعلبه» شکست خورد و عقب نشینی کرد! و به دنبال آن، نیروهای تحت فرماندهی عیسی نیز به سختی شکست خورد بطوری که از آن همه سپاه، فقط صد نفر در اطراف او باقی ماندند!

خبر این شکست فاحش در کولسه به منصور رسید و او، روحیه خود را بکلی باخت و دستور داد در تمام دروازه های کوله شترها و چهارپایانی آماده نگهدارند تا در صورت حمله انقلابیون به این شهر، با استفاده از آنها فرار کنند! (۷)

ولی يك اشتباه، با يك سردرگمی و بی انضباطی، سر نوشت جنگ را به نفع منصور بکلی دگرگون ساخت، و آن این بود که عیسی با همان باقیمانده سپاه خود ایستادگی می کرد و حمید بن لعلبه نیز موفق شده بود نیروهای فراری خود را گردآوری نموده به کمک وی بشتابد، در این هنگام تیری به عیسی اصابت کرد و او

یکی از یاران ابراهیم به وی پیشنهاد کرد که با نیروهای عیسی رو برو نشود، بلکه از راه دیگری خود را به کوله برساند و در آنجا منصور را غافلگیر نموده کار را بکسره سازد، وی افزود: «سادامی که شهر کوله را تصرف نکند، برای مرد پیروز نخواهی شد، حال اگر با وجود سنگر بندی منصور در آن شهر، آنجا را تصرف کنی، او دیگر مرکز از این شکست نجات نخواهد یافت.» (۸)

ولی شیعیان زیدی (که همراه عیسی بر سر زید، به ابراهیم پیوسته بودند، و افرادی بی باک و متهور بودند) این کار را از ضمیمه دزدان نامیده، ابراهیم را وادار به رد این پیشنهاد کردند.

شخص دیگری پیشنهاد کرد که رهبر انقلاب، سپاه را به جنگ بفرستد، و خود به بصره برگردد، تا در صورت شکست سپاه، نیروی کمکی بفرستد، ولی باز همان گروه این پیشنهاد را نیز رد کردند و به ابراهیم گفتند: «آبایس از دیدن دشمن، از مقابل او برمی گردی»! (۹)

شخص مزبور پیشنهاد دیگری مطرح کرد و گفت: «بهرامون اردوگاه، خندلی کنده شود تا مانع رخسند دشمن گردد»، همان گروه گفتند: «آیا می خواهی بین خود و خدا، سدی ایجاد کنی؟!»

۶- طبری ج ۶ ص ۲۵۸

۷- مقاتل الطالبین ص ۳۳۶

پدر کوچک!

بدین ترتیب در ۲۵ ذیحده سال ۱۳۵
فاجعه مدینه، در باخمری تکرار گردید
و ضربت خوردکننده دیگری بر بیکر انصاف
شعبان وارد شد که اثر ناگوار آن تا سالها
باقی بود.

این فاجعه به قدری برای شعبان و
سر دم مضمهد آن روز دردناک بود که
شهادت ابراهیم و ماجراهای این جنگ،
نقل محافل بود و مردم از آن با تأثر و
اندوه یاد می کردند بطوری که لقب «پدر
کوچک» به آن داده بودند. (۱۰)

باری بازتاب دردناک فاجعه «باخمری»
به همینجا خاتمه نیافت، بلکه پس از این
شکست، عرصه بر سران شیعہ و علویان
تنگتر شد و منصور، پشویای ششم شعبان
را با یکی دیگر از بزرگان علوی احضار و
با آنان تندی کرد. (۱۱)
و گروهی از سادات علوی و از جمله

همراه سپاه خود عقب نشینی نمود و
سربازان ابراهیم به تعقیب آنان پرداختند،
در این هنگام گوینده‌ای از طرف ابراهیم
صدا کرد که فراریان را تعقیب نکنید!
(۸)

سربازان ابراهیم دست از تعقیب آنان
کشیده برگشتند، همین امر، وضع جنگ
را دگرگون ساخت زیرا سپاه عیسی خیال
کردند نیروهای ابراهیم شکست خورده
برگشته‌اند، از این رو به آنان حمله کردند،
وضع سپاه ابراهیم از هم پاشید، و تیر
کشنده‌ای به سوی اصابت کرد، او از
پاران خود خواست تیر را از سر روی بیرون
بکشند، در این حال که گروهی دور او جمع
شده و به دفاع پرداخته بودند، حمیدین -
تعطبه با سربازان خود به آنان حمله کرده
و ادارنه عقب نشینی نمود و یکی از
سربازان عیسی، ابراهیم را به شهادت رسانید
(۹)

۸- ابوحنیفه قهلاطی نامه‌ای به ابراهیم نوشته بود: «اگر خداوند تو را به عیسی و
سپاه او پیروز گرداند، با آنان مانند رفتار جدت (علی) با سپاه جمل، رفتار کن، او در جنگ
جمل، فراریان را نکشت و تعقیب نکرد، اموال دشمن را به غنیمت نگرفت و مجروحین را
را به قتل نرسانید زیرا آنان گروه متشکل و دارای پایگاه نبودند، بلکه با آنان همانند جنگ
مدین رفتار کن که جدت، اولاد سپاه شام را اسیر کرد، مجروحین را کشت و اموالشان را
به غنیمت گرفت زیرا آنان گروه متشکلی بودند و به منطقه حکومت علی تجاوز کرده بودند
(مقاتل الطالبین ص ۲۶۷)

۹- طبری ج ۶ ص ۲۶۱ - مقاتل الطالبین ص ۳۴۷

۱۰- مدرک اخیر ص ۳۶۵

۱۱- مدرک گذشته

خدا امر به پیوند آن کرده، اطاعت می کنند.

(۱۲)

آنکاه به حامل سر ابراهیم گفت: به منصور بگو: «چند روز از دوران سختی و پیریشانی ما، و چند روز از خوشی تو گذشت اینک خود را برای محاکمه در روز رستاخیز آماده کن!» (۱۳)



«عبدالله» (پدر ابراهیم و محمد نفس زکیه) را که زندانی بودند، آن قدر در زندان نگهداشت که اکثرشان در اثر فشار و شکنجه، جان سپردند. منصور دستور داد سر بریده ابراهیم را نزد پدرش در زندان ببرند، و وقتی که عبدالله سر فرزندش را دید، آن را در آغوش کشید و گفت: «فرزندم! آفرین برتو! تو از کسانی هستی که خداوند در باره آنان فرموده است: «عاقلان کسانی هستند که هم به عهد خدا وفا می کنند و هم پیمان حق را نمی شکنند، و هم آنچه را

۱۲- الذین یوفون بعهده الله ولا ینقضون الميثاق والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ... (رعد آیه ۲۰ و ۲۱)

۱۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۱۰

بقیه از صفحه ۲۷

ابراهیم، مرحله به مرحله، از ستاره به ماه، از ماه به خورشید و از خورشید - که اکبر است - به الله که آفریننده همه آنها و «کبیر» مطلق است، روی می آورد. به خاطر همین که خدا «کبیر» مطلق است، سزاوار نیست که با اشیاء منجیده شود و گفته شود که او «اکبر» یعنی بزرگترین آنهاست - درست مثل این است که بگوئیم خورشید بزرگتر از چراغ دستی ماست! این، چه مقایسه ای است!؟ و بنابراین، معنی الله اکبر این نیست که خدا از موجودات دیگر، بزرگتر است؛ بلکه معنی آن، این است: خدا بزرگتر از این است که در وصف بکنجد (الله اکبر من ان یوصف).

بقیه از صفحه ۱۸

از انعکاس یک پدیده در جریان شناخت مانند رنگ همراه کیفیت تاثر از انعکاس نقل یک جسم در ذهن است. آنها انعکاس رنگ که تاثرات بالخصوص به وجود می آورد، شبیه تاثر رنگ زیتونی است؟ و اینکه در اصطلاح نقاشان به اولی رنگ ترمز، و به دومی رنگ بازمی گویند دلیل بر تنوع تاثرات در انعکاسهای ذهنی می باشد. (۱)

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه م ۶ ص ۲۸۶

مکتب اسلام